



حکومتدین

ولایت در اجراء



آیت الله صانمی

یکجا حاکمیت را از آن خدا دانسته: «ان الحکم الا لله» ودر جای دیگر از آن خدا ورسولش و اولی الامر دانسته: «اطیعوا الله واطیعوا الرسول واولی الامر منکم» لازمه اش سلب حاکمیت از دیگران است، و روشن تر از همه سر پرستی و ولایت را از خدا و سر پرستی دیگران را ظلم و ستم و آنان را طاغوت و رجوع کنندگانشان را کافر معرفی می نماید. «الله ولی الذین آمنوا یخرجهم من الظلمات الی النور والذین کفروا اولیاءهم الطاغوت» راهنمایی قرآن بر نفی ولایت از افراد و عدم قدرت اجرایی آنان را خوب می توان درک کرد.

بطور خلاصه باید گفت: آیات قرآن بعضی باصراحت، ولایت و حاکمیت در اجراء را از افراد گرفته مثل آیه اخیر و بعضی باحصری که از زبان قانون و قانونگذاری معلوم می شود مانند آیات اطاعت و سوم بالاخره با توجه به فرهنگ

«انا خلقناکم من ذکر و انثی» ما شمارا از یک مرد وزن آفریدیم و همچنین می بینیم قرآن همه انسانها را از نظر شخصیت مساوی قرار داده است:

«ولقد کررنا بنی آدم و جعلناهم فی البر والبحر وفضلناهم علی کثیر من خلقنا تقضیلاً» همانا ما گرامی داشتیم انسانها را و آنها را در دریا و خشکی به حرکت در آورده و بر بسیاری از مخلوقات خود برتری دادیم.

و باز می یابیم راجع به خلقت همه انسانها بدون استثناء، به خود آفرین می گوید: «فتبارک الله احسن الخالقین»

با توجه به این آیات و آیات مشابه آن که تمام امتیازات و جهات شخصیتهای خیالی را لغو کرده، در نتیجه حاکمیت افراد بر آن معیارها را هم لغو کرده است یعنی دیگر ثروت و نژاد و طایفه و فامیل و محیط زندگی و موقعیت جغرافیایی نمی تواند علت و سبب فرماندهی باشد و همین طور هنگامی که قرآن

در مباحث گذشته نسبت به قانون و قانونگذاری در اسلام تاحدی بحث کردیم. و اکنون راجع به اجراء و یا به تعبیر دیگر قوه مجریه بحث می کنیم تا از این راه، هم راجع به خود مسئله بحث شود و هم راجع به ولایت فقیه و حاکمیت مقام رهبری که بعد عمده ولایت فقیه را در همان اجراء باید یافت، و حتی مسئله قانونگذاری در شکل فعلی هم شعبه ای از همان اجراء است که روشن خواهد شد، و در چند فصل از آن بحث خواهیم نمود.

فصل اول: اساساً از نظر عقل و نقل هیچ کس بر دیگری حاکمیت نداشته و فرمانش لازم الاتباع نیست چون همه انسانها در خلقت یکسانند. قرآن منشاء خلقت همه انسانها را از یک مرد وزن دانسته:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اطِّيعُوا اللَّهَ

ای اهل ایمان از خدمات و دستورات خدا و پیغمبرش و فرستادگان

اطِّيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ

- از جانب خدا و رسول که ائمه اثناعشر علیهم السلام هستند - اطاعت کنید

سوره نساء از آیه ۵۹ -

جامعه مخصوصاً زمان نزول قرآن یعنی لغو معیارهائی که باعث شخصیت اجتماعی و در نتیجه موجب فرماندهی و قدرت می شده، مانند آیاتی که همه را مانند هم می داند و بر همین منوال است اخبار و احادیث.

و اما از جهت فرد نیز واضح است که او هیچ جهتی برای لزوم اطاعت فردی از فرد دیگر نمی یابد و اجبار به اطاعت به عنوان یک فرد را ظلم و قبیح می داند و او را تجاوز به حقوق دیگران دانسته است اینها همه به حساب خود مسئله می باشد.

و اما از جهت ضوابط کلیه همانطور که اصل بر برائت افراد است و جرم، نیاز به اثبات دارد، نسبت به اصل جرم نیز، اصل بر برائت است، پیروی کردن از همدیگر و نه پذیرفتن دستور و یا به عبارت دیگر شک در وجوب اتباع مورد اصل برائت عقلی و شرعی است. بعلاوه که اصل عدم نفوذ عقود و ایقاعات بدون رضایت و عدم جواز تصرف در اموال مردم و اشخاص و عدم جواز اجراء حدود و تعزیرات که همه این اصول ناقصی حاکمیت افراد بر همدیگر می باشد و این اصول در موارد اجراء است و در هر مورد اجراء یک اصل از اصول مذکوره وجود دارد و حجتی است بر نفی ولایت. و اگر بخواهیم یک اصل جامع را نام ببریم، باید گفت: اصل عدم ولایت چون امری است حادث و حکمی است تابع و اثبات آن محتاج به دلیل است و در این جهت فرقی نمی باشد که اصل عدم ازلی را حجت بدانیم یا خیر که با تأمل و جتیش ظاهر می شود.

شیخ مرتضی انصاری در «کتاب البیع» بعد از آنکه اقسام ولایت را بیان می کند، می گوید: مقتضای اصل عدم ثبوت ولایت برای احدی نسبت به چیزی بر نحوی از انحاء

مذکوره است. ناگفته نماند که شیخ مورد اصل را اعمال و افعال قرار داده و نه اشخاص و عاملین، و امر از این جهت هم آسان است، چون در نتیجه، تفاوتی نمی باشد.

مرحوم شیخ احمد نراقی در کتاب عوائد الایام (ص ۱۸۵) بعد از آنکه بیان می نماید که حاکمیت از طرف خداوند نسبت به پندگانش برای رسول الله و اوصیاء معصومین صلوات الله علیهم اجمعین ثابت و آنها هستند صاحبان سلطه قانونی و ولایت امور و حاکمان بر مردم و سررشته امور مردم و اداره آن به دست و به کف با کفایت آنان می باشد و اداره امور مردم و جامعه باید تحت سرپرستی و ولایت آنها باشد، چنین می گوید: اما نسبت به غیر از رسول و اوصیائش، بدون شک اصل، عدم ثبوت ولایت فردی بر فردی می باشد مگر از طرف خداوند سبحان.

فصل دوم: در معنا و مفهوم ولایت که مصدر است از ولی، یلی که ولایت هم بافتح و او صحیح است و هم با کسرو او. معنای اصلی آن قرب و نزدیکی است. در صحاح و مصباح گوید ولی به معنای قرب و نزدیکی است و بدنبال همین معنای اصلی، سه معنای دیگر نیز برای آن در کتب لغت ذکر شده است:

- ۱- نصرت و یاری ۲- غلبه و سلطه ۳- سرپرستی و اداره امر و کلمه والی هم به اعتبار معنای سوم آورده می شود. البته برای مولی معانی زیادی ذکر شده، مثل پسرعمو

و قوم و خویش و طایفه و قافل و یاری کننده و ملازم و آزاد و آزاد شونده و بنده و غیر اینها. و در قرآن، هم به معنای اصلی آمده و هم به معانی مترعه.

«یا ایها الذین آمنوا قاتلوا الذین یلونکم من الکفار» (آیه ۲۳ توبه). ای اهل ایمان با کفاری که در دیار به شما نزدیکند بجنگید.

«اللہ ولی الذین آمنوا یخربهم من الظلمات الی النور». خداوند سرپرست مؤمنین است و آنان را از همه ظلمتها بطرف نور و روشنائی می برد.

«مالکم من دون الله من ولی ولا نصیر» (آیه ۱۰۷ بقره) برای شما غیر از خداوند کسی سرپرست و یاری کننده نمی باشد.

«لا یشخذ المؤمنون الکافرین اولیاء» (آیه ۲۸ سوره آل عمران). مؤمنان، کافران را دوست خود قرار ندهند.

«هنالك الولاية لله الحق، هو خیر ثواباً و خیر عقبا» (آیه ۴۴ کهف) در آنجا تسلط از آن خداوند حق است.

ناگفته نماند که بعضی از لغویین گفته اند که ولایت به فتح به معنی سرپرستی و به کسر به معنای یاری کردن است، و بعضی هم گفته اند ولایت به کسر به معنای سرپرستی و به فتح و کسر به معنای نصرت و یاری کردن است. اما «المُجِد» هر دو را در هر سه معنا درست و صحیح دانسته است.

ادامه دارد